

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سه شنبه ۹۹/۹/۴

جلسه ۶۰۳

کلام در این بود که تمسک به عموم عام در شبهات مصداقیه مخصص جایز نیست اما آیا اصلی هست که به کمک آن اصل بتوان مورد مشکوک را داخل عام کرد و حکم عام را بر آن جاری کرد یا چنین اصلی نیست. بین مرحوم آخوند و آقای نائینی ره اختلاف شده است. مرحوم آخوند فرمود: در جمیع موارد الا موارد شد و ندر می توان به وسیله استصحاب عدم ازلی مورد را داخل عام نمود. آقای نائینی ره فرمود: این مثبت است. مرحوم آقای خوئی فرمود که مثبت نیست. کلام در این بود که حق در مقام آن چیز است که آقای نائینی ره می فرماید یا آن امری هست که آخوند ره و آقای خوئی ره می فرمایند.

بیان شد که ما یک عدم محمولی و یک وجود محمولی داریم، یک عدم نعتی و وجود نعتی داریم. وجود محمولی یعنی مفاد کان تامه مثل کان زید، أعنی وجد زید. مفاد عدم محمولی یعنی عدم زید و مفاد لیس تامه. عدم نعتی یعنی کان زید غیر قائم و لا قائم یعنی عدم به عنوان نعت و وصف موصوف قرار گرفته است. وجود نعتی مثل کان زید قائماً. دیروز برای عدم نعتی به لیس زید بقائم و کان زید غیر موجود مثل زدیم. برای برخی جای سوال شده بود که کان زید غیر قائم عدم نعتی نیست بلکه عدم محمولی است زیرا کان در اینجا به معنای وجد و تحقق است نه به معنای کان ناقصه و همین طور لیس زید بقائم نیز سالبه محصله است نه عدم نعتی. استاد: دیروز اشاره کردم که کیف قضیه در لیس ناقصه سالبه است اما محمول، معدوله نیست لذا این قضیه قضیه سالبه محصله است و لکن در فرمایشات آقای خوئی ره و آقای نائینی ره از عدم نعتی به لیس ناقصه تعبیر شده است حال یا مقصود ایشان از لیس ناقصه همان موجه معدولة المحمول است مثل کان زید غیر قائم یا اینکه اشتباه کرده اند. در فرمایشات مرحوم آقای خوئی تعبیر موجه معدولة المحمول هست اما در فرمایشات آقای نائینی ره در وجود این تعبیر را ندیدم و فقط به لیس تامه و

لیس ناقصه تعبیر می کنند. علی ای حال مهم نیست. پس ما نیز دیروز عرض کردیم که لیس زید بقائم سالبه محصله است و موجبه معدولة المحمول نیست، عدم نعتی نیست بلکه عدم محمولی است ولکن در عبارت ها این است شاید مقصودشان از سالبه بانتفاع محمول همان عدم نعتی است با اینکه در فرمایشات آقای خوئی ره کثیراً ما هست که سالبه بانتفاع محمول غیر از سالبه بانتفاع موضوع نیست، آن استصحاب عدم، خودش مفید است. خب این مهم نیست بلکه مهم اینست که این عدم نعتی آیا به وسیله استصحاب ثابت می شود یا ثابت نمی شود.

درست است که کان زید غیر موجود و مفاد کان تامه، وجود محمولی و عدم محمولی است و وجود نعتی و عدم نعتی نیست اما وقتی می گوئیم کان زید غیر قائم، در مقام ربط و در مقام قضیه در واقع غیر موجود را بر زید حمل کرده ایم. کیف قضیه ایجاب است و این به وسیله استصحاب ثابت نمی شود و این در اصول برای ما موجبه معدولة المحمول است ولو در منطق به آن، عدم محمولی بگویند. در منطق (بنابر آن چه در ذهنم هست) کان زید موجوداً وجود محمولی است ولم یکن زید موجوداً عدم محمولی است اما کان زید غیر موجود، ممکن است عدم محمولی نباشد اگر چه که احتمال دارد در منطق عدم محمولی باشد اما لو فرض که در منطقه این گونه باشد ولی در نزد اصولیین به جهت این استصحاب، موجبه معدولة المحمول به حساب می آید ولو اصطلاحاً کسی به آن، موجبه معدولة المحمول و کان ناقصه نگوید.

مطلب دیگری که برای برخی از رفقا سوال شده بود این است که عدم ازلی چیست؟ این عدم محمولی و این عدم ازلی چیست؟ عرض کردیم که ما یک عدم در ازل داریم، استصحاب عدم در ازل و یک عدم ازلی داریم که اصطلاحاً به آن عدم ازلی می گویند. عدم در ازل که همان عدم محمولی است مثل اینکه زید یک وقتی نبود زمانی که در عالم هیچ کس نبود یا مثل اینکه عصیر عنبی یک وقتی نجس نبود زمانی که شارع هیچ حکم را جعل ننموده بود بعد شک می کنیم که نجاست را جعل کرد یا نه، استصحاب عدم نجاست می کنیم. این، استصحاب عدم ازلی اصطلاحی نیست بلکه به این، استصحاب عدم در ازل می گویند. این را کسی منکر نیست حتی

برخی که استصحاب وجودی را قبول ندارند این استصحاب عدم در ازل را قبول دارند. استصحاب عدم ازلی این است که این مرأة وقتی که نبود قرشی نیز نبود الآن که موجود شده نمی دانیم قرشی هست یا نه، استصحاب می گوید قرشی نیست، یعنی استصحاب عدم وصف و سلب وصف به سلب موضوع و بقاء اثبات سلب وصف با وجود موضوع که سالبه به انتفاع محمول گفته می شود. خب یک وقت حرف این است که اصلاً استصحاب عدم ازلی جاری می شود یا جاری نمی شود، کاری اصلاً با عام و خاص نداریم مثلاً بول نجس است بعد نمی دانم که این قطره بول هست یا نه؟ می گویم این، وقتی که نبود بول هم نبود الآن که موجود شده نمی دانم بول هست یا بول نیست استصحاب می گوید بول نیست. اصلاً کاری با استصحاب نداریم بلکه می خواهیم بینیم فی حد نفسه این استصحاب جاری می شود یا جاری نمی شود؟ این خودش یک بحثی هست که مرحوم آقای خوئی، آقای آخوند ره جاری می دانند. برخی مثل صاحب تهذیب الاصول ره می فرماید: استصحاب سالبه به انتفاع موضوع برای اثبات سالبه به انتفاع محمول مثبت است. این یک بحثی است که این را إن شاء الله در اینجا بحث می کنیم. این، عدم ازلی است

اما در ما نحن فيه یک وقت ممکن است کسی بگوید جمع بین عام و خاص مثل اینکه اگر یک خطابی وارد شد «اکرم کل عالم» و یک خطابی وارد «لا تکرّم الفساق من العلماء» به این است که عالم باشد و فاسق نباشد که بتوان گفت این فرد بالوجدان عالم است و استصحاب می گوید که فاسق نیست. استصحاب در اینجا استصحاب عدم ازلی نیست اما اگر استصحاب عدم ازلی باشد مثل حقیقی آن، همان مثال «المرأة تری الحمره الى خمسين سنة» و «المرأة القرشیه تحيض الى ستین سنة» است. آیا جمع این دو خطاب به این است که مرأة باشد و لم تکن قرشیة به نحو سالبه محصله که در این صورت می گوئیم: این مرأة وقتی که نبود قرشی نیز نبود الآن که موجود شد نمی دانم قرشی هست یا نه استصحاب می گوید قرشی نیست. مراد آقای خوئی ره در فقه و اصول این است ولو عبارت ها ایشان گاهی مواقع مختلف و مشوش است و مرحوم شیخنا الاستاذ همین طور مراد آقای خوئی ره تبیین می فرمود یعنی مرأة باشد و لم تکن قرشیة، خب بالوجدان مرأة

هست و استصحاب نیز می گوید قرشی نیست، یا اینکه جمع دو خطاب این است که مرأه غیر قرشی باشد به نحو عدم نعتی که آقای نائینی ره می فرماید. در این صورت استصحاب اینکه مرأه وقتی که نبود قرشی نیز نبود الآن که موجود شد نمی دانم قرشی هست یا نه، اثبات نمی کند این مرأه غیر قرشی است. استصحاب عدم ازلی برای اثبات عدم نعتی مثبت است.

اما یک وقت هست که این گونه می گوئیم (ظاهر برخی از عبارات آقای خوئی ره و ظاهر عبارت آقای آخوند ره این مطلب است) که موضوع این است که مرأه باشد و عدم انتسابها الی القرشیه، نه اینکه مرأه، قرشی نباشد یعنی خود عدم وجود رابط را استصحاب می کنیم لذا می گوئیم این بالوجدان مرأه هست و وقتی که نبود عدم انتسابش به قرش نیز نبود الآن هم عدم انتسابها الی القرشیه. این، عدم ازلی اصطلاحی نیست بلکه این استصحاب عدم در ازل است یعنی حتی مثل صاحب تهذیب الاصول ره که استصحاب عدم ازلی را برای اثبات سالبه به انتفاع محمول اشکال می کند قاعده نباشد این جا را اشکال نماید.

خب این خود یک بحث است که آیا جمع بین عام و خاص این است که مرأه باشد و لم تکن قرشیه که مقصود آقای خوئی ره است یا اینکه مرأه باشد و کانت غیر قرشیه یعنی موضوع، معدوله و عدم نعتی است که آقای نائینی ره فرمود یا اینکه موضوع مرکب است لکن یک جزء آن مرأه است و جزء دیگر عدم انتسابها الی القرشیه است یعنی عدم محمولی و اصلا سالبه انتفاع محمول نیست بلکه عدم انتساب و عدم ربط و عدم وجود رابط است که برخی از عبارات آقای خوئی ره و برخی دیگر این قسم را به ذهن می زند. پس این عدم انتساب این مرأه به قرشیت و عدم ربط، عدم ازلی اصطلاحی نیست بلکه اسم این، عدم در ازل است مثل اینکه نمی دانم الآن زید موجود هست یا نه خب می گوئیم زید که قبلا نبود الآن شک داریم استصحاب می گوید الآن نیز نیست. این را اگر گفتیم که مرکب از دو جزء است یک جزء مرأه و یک جزء عدم انتسابها الی قرشیه ظاهرا فکر نمی کنم که کسی منکر باشد که این استصحاب جاری می شود حتی مثل امام ره که استصحاب سالبه به انتفاع موضوع را برای اثبات سالبه به انتفاع محمول مثبت می داند و می گوید

عقلا این ها دو چیز هستند، اینجا را اشکال نماید. خب این نکته ای بود که برای برخی منشأ اشکال شده بود که عرض کردیم.

کلام در این بود که مرحوم آقای نائینی ره شما چه برهانی دارید بر اینکه در ما نحن فیه استصحاب جاری نمی شود فایده ندارد خب آقای صدر از آقای نائینی ره دو بیان نقل می کند، یک بیان که فقط عام و خاص را شامل می شود و یک بیان که برای جمیع موارد عدم ازلیست. ما فعلا این بیانی که در أجود نقل شده را بیان می کنیم. و آن بیانی که در رساله لباس مشکوک در فقه دارد ان شاء الله بعد از این بیان اشاره می کنیم.

بیانی که در أجود هست این است که جمع بین عام و خاص به نحو عدم نعتی است و به نحو عدم محمولی نیست. یک نکته را عرض نماییم و آن این است که اختلاف مرحوم آقای نائینی با آقای خوئی ره فقط در یک مورد است، آقای نائینی ره می فرمایند تارة موضوع مرکب از دو جوهر است مثل زید و عمرو، در این صورت عدم نعتی و وجود نعتی نیست بلکه عدم محمولی و وجود محمولی است. یک وقت دو عرض است مثل اسلام وارث و موت مورث در این جا موضوع مرکب است و نعت نیست. عرض با عرض دیگر نعت نیست، در این دو جا با آقای خوئی ره اختلاف ندارند کما اینکه اگر موضوع مرکب از معروض و عرض خود معروض باشد مثل عالم عادل، در این جا هم اختلافی نیست و هر دو می فرمایند که عالم عادل، نعتی است و وجود محمولی نیست. اختلاف بین مرحوم آقای نائینی و آقای خوئی ره فقط در جایی است که موضوع، جوهر و عدم عرض خود آن باشد، آیا این قسم هم نعتی است یا اینکه محمولی است؟ آقای نائینی ره می فرمایند این، نعتی است و آقای خوئی ره می فرماید این، محمولی است. اگر خطابی وارد شد «المرأة تری الحمرة الی خمسين سنة» و بعد وارد شد «المرأة القرشية تحيض الی ستين سنة»، مرأة یک جوهر است و غیر قرشیت، عدم عرض است در اینجا آیا موضوع به نحو عدم نعتی و سالبه ناقصه است یعنی المرأة المتصفة بغير القرشية یا المرأة التي كانت غير قرشية، که آقای نائینی ره ادعاء می نماید یا اینکه سالبه تامه و عدم محمولی است که آقای خوئی ادعاء می

کند. بیان شد که آقای خوئی ره در اینجا ادعاء می کند عدم محمولی است حال آیا جزء دیگر این است که «ولم تکن قرشیه» یا اینکه آن جزء دیگر «عدم انتسابها الی قرشیه» است. ظاهر عبارت ایشان و سر تا سر فقه و آن گونه که شیخنا الاستاذ کلام ایشان را توضیح می فرمود، این است که جزء دیگر «ولم تکن قرشیه» است اما اینجا برخی عبارت های ایشان مشوش است و در بعضی از جاهای عبارت دارد که «عدم انتسابها الی القرشیه».

خب جناب آقای نائینی ره چرا موضوع مرکب نیست؟ ایشان می فرمایند: حاکم و جاعل در مقام جعل، وقتی می خواهد موضوع را لحاظ کند، چنانچه موضوع، مرکب باشد جزء اول آن مرأه است. حال حاکم این مرأه را یا مطلق لحاظ می کند یعنی چه مرأه متصف به قرشیه باشد، چه مرأه متصف به غیر قرشیت باشد، یا مقید لحاظ می کند و یا مهمل لحاظ می کند. اگر مطلق لحاظ کند و بعد برای موضوع یک جزء دومی - غیر قرشی نباشد - در نظر بگیرد تهافت پیش می آید زیرا مطلق یعنی چه قرشی و چه غیر قرشی و اگر بعد بفرماید قرشی نباشد تهافت رخ می دهد. اگر مهمل باشد خب اهمال که در مقام ثبوت محال است. حاکم ملتفت به موضوع نمی تواند بگوید که من نمی دانم که موضوع چیست. پس باید مقید باشد، مقید دو صورت دارد ۱- مقید به وجود قید ۲- مقید به عدم قید. اگر بگوییم مقید به وجود قید یعنی المرأه القرشیه خب این یک جزء موضوع و جزء دیگر و لم تکن قرشیه است، در این صورت باز تهافت می شود چرا که از یک طرف می گوید مرأه مقید به قرشیت و جزء دوم موضوع این است که لم تکن قرشیه. پس قطعاً جزء اول موضوع در مقام جعل و لحاظ، مرأه به عدم قرشیه است. خب وقتی جزء اول موضوع این است که المرأه الموصوفة بغیر قرشیه بعد مولا بخواهد جزء دوم موضوع را عدم قرشیت قرار بدهد لغو می شود زیرا خود تقید جزء اول، ما را از جزء دوم و اینکه بخواهد به نحو عدم محمولی قید بزند بی نیاز می کند. این برهانی است که آقای نائینی ره در أجود فرموده است.

طبق این بیان استصحاب مثبت می شود زیرا استصحاب این که این زن وقتی که نبود قرشی هم نبود الآن که هست قرشی نیست اثبات نمی کند که المرأه کانت غیر قرشیه یا نه، عدم انتساب این

مرأة به قرشیه، الآن هم استصحاب می کنیم عدم انتسابها الى القرشیه خب این، اثبات نمی کند هذه المرأة كانت غير قرشیه. استصحاب عدم محمولی، اثبات موجهه معدولة المحمول و كان ناقصه - یا به تعبیر آقای نائینی ره لیس ناقصه - را نمی کند. ظاهراً مقصود ایشان از لیس ناقصه همین موجهه معدولة المحمول و كان ناقصه است و عدم، جزء خبر آن است. دیروز عرض کردیم این خیلی مهم نیست و در مطالب عقلی دخیل نیست.

آقای خوئی ره به این فرمایش آقای نائینی ره اشکال می کند. ایشان یک اشکال نقضی و یک جواب حلی بیان می دهند. اشکال نقضی این است که آقای نائینی ره بنابر این استدلالی که فرمودید پس چرا تفصیل دادید؟! همان طور که گفتیم آقای نائینی ره در جایی که موضوع مرکب از دو جوهر است قائل به ترکیب شدند، آن جایی که مرکب از دو عرض است قائل به ترکیب شدند چه فرقی بین این دو جا و ما نحن فیه است زیرا سوال می کنیم وقتی موضوع مرکب از زید و عمرو بود، یا موضوع مرکب از موت مورث و اسلام وارث بود، آن جزء اول که زید است در انقسامات اولیه مطلق لحاظ شد، مهمل لحاظ شده، مقید لحاظ شده؟ اگر بفرمایید: انقسامات اولیه یعنی چه؟ اینکه عرضش نیست. می گوییم: عرضش نباشد خلاصه این زید یا مقارن عمرو است یا مقارن عمرو نیست خب این جزء انقسامات اولیه است پس یا مطلق اخذ می شود یعنی چه مقارن با عمرو باشد و چه مقارن با عمرو نباشد یا مقید اخذ می شود یا مهمل اخذ می شود. موت مورث و اسلام وارث، موت مورث یا مقید اخذ می شود یا مطلق اخذ می شود یا مهمل اخذ می شود. خب عین این بیان شما در این موارد هم می آید پس چرا شما این موارد را استثناء کردید و فرمودید موضوع در این جاها محمولی است و عدم نعتی نیست. عرض کردیم اختلاف آقای خوئی ره و آقای نائینی فقط در جوهر و عدم عرض خودش است و در سایر موارد اختلاف ندارند.

جواب حلی که آقای خوئی ره می فرمایند این است که اصلاً این حرف آقای نائینی ره که می فرماید یا مطلق اخذ شده یا مقید اخذ شده یا مهمل اخذ شده در ما نحن فیه جا ندارد زیرا اینکه

مطلق اخذ شده یا مقید اخذ شده یا مهمل اخذ شده برای جایی است که این مورد قابلیت دارد که مطلق باشد، قابلیت دارد که مقید باشد، قابلیت دارد که مهمل باشد در این صورت می‌گوییم یکی از این سه قسم است، چون مهمل محال است لذا باید یا مقید باشد یا مطلق، اما هر شیئی، هر عنوانی با ملازمات وجودی خودش، با لوازم وجودی خودش مثلاً انسان متحیز است و لازمه اش مکان است خب اگر شما بگویید این انسان که در موضوع اخذ شده یا نسبت به متحیز بودن و غیر متحیز بودن مطلق است یا مقید است یا مهمل است؟ می‌گویند اصلاً این معنی ندارد زیرا انسان اصلاً قابلیت ندارد زیرا وقتی که ملازم است یعنی اصلاً در خارج محال است تحقق پیدا کند مگر با این تحیز. در ما نحن فیه نیز این گونه است، وقتی مولا در موضوع دو جزء را اخذ کرد یکی اینکه مرأه باشد و یکی اینکه قرشی نباشد، چون قرشی نبودن در خارج ملازم است با عدم قرشیت و اینکه غیر قرشی باشد خب وقتی ملازم است دیگر معنی ندارد که بگوییم مطلق اخذ شده یا مقید اخذ شده یا مهمل اخذ شده. اصلاً قابلیت ندارد و خارجاً همیشه ملازم است و غیر قرشی است. لازم جزء دوم است که غیر قرشی باشد لذا اینجا اصلاً اطلاق و تقیید و اهمال اصلاً معنی ندارد. این جواب حلی است که مرحوم آقای خوئی از مرحوم آقای نائینی می‌دهند. پس بنابر این ایشان می‌فرمایند: ترکیب است نه تقیید.

تا به الآن آقای خوئی ره عویصه را حل ننموده. تا به اینجا ایشان نصف راه را رفته است چرا که یک حرف آقای نائینی ره بود که عقلاً باید جزء اول مقید باشد وقتی که عقلاً باید جزء اول مقید باشد دیگر جزء دوم لغو می‌شود. آقای خوئی ره جواب دادند که عقلاً لازم نیست. خب جناب آقای خوئی ره شما می‌فرمایید وقتی جزء دوم را اخذ کرد دیگر مورد برای اطلاق و تقیید باقی نمی‌ماند خب ممکن است بگوییم وقتی که جزء اول را مقید اخذ کرد دیگر نیازی به جزء دوم نداریم. هنوز آقای خوئی ره گیر است و باید جواب دهند که چرا عدم نعتی نیست و عدم محمولی است؟ این را آقای خوئی ره باید جواب دهند. آقای خوئی ره متوجه این نکته است و در صدد حل آن بر می‌آید وللكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين .